

نیست کس را از حقیقت آگهی

جملگی مردند بادت تهی

“مولوی

“

نوشته ای که در زیر به آگاهی شما می رسد از سوی یک ایرانی با وجدان تهیه و با ایمیل برای من فرستاده شده بود. ایشان درخواست داشتند این مطلب بنام من پخش بشود، ولی چون خودشان مایل به ذکر نامشان نبودند با امضای «ز» و «ج» مشخص خواهم کرد تا حق به حقدار رسیده باشد.

لازم به یاد آوری است که قرآن های گوناگون تنظیم های گوناگون وجود دارد و برخی قرآن ها «بسم الله» را هم جزو شماره آیه ها بشمار می آورند و برخی قرآن ها بدون «بسم الله» آیه ها را شماره گذاری کرده اند. از جمله برخی قرآن ها بجای شماره سوره از نام سوره ها بهره گرفته اند. بنابراین شماره آیه و سوره ها و برگ ها (رویه) که در این نوشتار به آن اشاره شده است فقط مربوط به قرآن برگردان شده آقای الهی قشمه ای است و ممکن است با قرآن موجود در کتابخانه شما برابری نکند.

در ضمن هر جا که [۳۱...\]\]](#) او تمام اسم ها..]] می بینید برخی آیه ها از قرآن دیگری از سوی من برای راحتی خواننده به متن افزوده شده است.  
ح-ک

خوشبختی مردم ایران در گرو راهی از بند قرآن و اسلام است

قرآن چه میگوید و کویزه آن کیست؟

قرآن مجموعه گفته هانی است که محمد بن عبدالله طی بیست و سه سال بر زبان آورده و ادعا کرده بود که گفته ها پیش سخنان «الله!» است و توسط جبرئیل! از آسمان! برای او فرستاده شده است! اما آگاهان میدانند که صدها نفر طی صدها سال این ادعای محمد را با دلایل و برهان رد کرده و گفته اند که این ادعا یک ادعای صرف است و قرآن، سخنان خود محمد است.

هر بیدار دل و هر ژرف نگری، بانگاهی به قرآن درمی یابد که ادعای محمد یک ادعای بی پایه است و قرآن خود بهترین گواه بر رد ادعای او است.

محمد همه آنچه را که از دوروبری های خود و از زبان این و آن شنیده و در سفرها دیده و از دین های دیگر گرفته و به ذهن خود سپرده بود با کمک بی چون و چرای کسانی چون سلمان فارسی... و او با دوگانه گونی، پریشان

گوئی، آشفته گوئی و گفته های تکراری، آنهم تکراری بار، بیهوده و خسته کننده، بمناسبت های گوناگون، غافلگیرانه و رویدادهای پیش بینی نشده بر زبان آورد و به نام "الله!" بخورد مردم داد ولی آگاهان آنروزمکه و پیرامون، اورا باور نکردند و با ریشخند نسبت به ادعای او که گفته هایش سخنان "الله!" است نسبت هائی چون: "کذاب" و "ساحر" و "ووبه اودادند، برای کسانی که محمد را از خردی میشناختند روشن بود که گفته های او پایه و مایه ای ندارد و آنچه از او میشوند همان گفته های است که همگان، همه آنها را طی روزگاران دراز شنیده اند و از همه آنها با خبرند و همه آنها را از محمد به ترمی دانند لذا اورا تنها گذاشتند، از او کناره گرفتند و دور و پرا خالی کردند.

"الله!" محمد طی آیه "۱۰۳ سوره ۱۶" و طی آیه "۱۹۹ سوره ۲۶" و طی آیه "۴۳ سوره ۴۱" میگوید:

"میگویند یک عجم قرآن را بر پیامبر میآموزد، اگر ما قرآن را بر بعضی مردم عجم نازل میکردیم و پیامبر "محمد" بزبان تازی بر (عجم) پارسیان قرائت میکرد، به عذر عدم درک آنان "پارسیان = عجم" ایمان نمیآوردند و اگر ما قرآن را بزبان پارسی میفرستادیم کافران میگفتند چرا بزبان عربی نفرستادید آیا کتاب پارسی بر امت عربی و رسول میفرستادیم؟"

گفتاری مایه این چنینی که جز بزبان کودکی خردسال مورد انتظار نیست نشان میدهد که "الله!" محمد در کار خود ناشی و از استدلال در خور بی بهره بوده است.

پرسش این است که پارسیان در این میان چکاره بوده اند که "الله!" محمد خود را درگیر آنان کند و اصولاً "الله!" محمد چه نیازی برای درگیر کردن خود با پارسیان داشته است؟!.

ناباوران محمد به محمد گفته اند که پیامهای تو پیام "الله!" نیست که توبه آن نسبت میدهی بلکه گفته های سلمان پارسی است، همین و بس، از اینرو یک پاسخ ساده در خور برای آنان کافی بود و نیاز به این شاخ و آن شاخ پریدن هم نداشت.

سلمان مزد کیء گریخته از دست شاهان مزدکی کش ایران، یک پناهنده به تازیها بود نه نماینده مردم ایران در برابر نبوت! محمد، وی از ترس مرگ به آنسوی مرزها گریخت و در عربستان به بردگی پرداخت و در کار بردگی بود که بعنوان برده دست هفتم در خدمت محمد قرار گرفت و بخاطر دانش گسترده ای که داشت در کار پیامبر بازی محمد کمک کارش شد، همین و همین، افزون بر این مردم ایران نیاز به پیامبر نداشتند تا "الله!" محمد خود را درگیر آنان کند، بهر روی کار "الله!" محمد در ربط دادن پارسیان به واکنش تازیان به ادعای پیامبری! محمد کار کودگانه ای بوده است و بس.

"الله!" توانای! محمد بسادگی میتوانست با انجام کاری در خور ناباوران محمد را باور مند به او سازد، مثلاً از میان پارسیان پیامبری! بر میگزید تا برای تازیان حجت باشد و محمد را بعنوان پیامبر! خویش پذیرا میشدند.

هرگاه که محمد ناگزیر میشد مکنونات ضمیرش را بر زبان آورد و بنام "الله!" خود بخورد مردم بدهد و میدید دستش برای مردم روشده و مردم با استدلال اورا در میکنند، برای ماست مالی کردن هذیان گوئی های بی بار و بی پایه اش، رتب و یابیس دیگری بهم مییافت تا مردم اورا بپذیرند و خاموش گردند اما نتیجه کارش عکس بود و او هرگز در این کار کامیاب نبود، مردم نه تنها هیچگاه خاموش نشدند بلکه در برابر او ایستادند و آنچه بایسته بود به او گفتند و جان خود را نیز در ایستادگی در برابر محمد از دست دادند چه محمد پس از دستیابی به قدرت، همگی آنان چون کعب بن اشرف و نضر بن حارث و وو را از دم تیغ آدمکشان خود یعنی رازنان قبیله "اوس و خزرج" گذراند.

سیزده سال تلاش بی بار محمد با همه خیمه شب بازیهایش در مکه کاری از پیش نبرد و سرانجام برای دستیابی به مقصود، کار خود را با حمله به کاروانهای بازرگانی و کشتارهای باور نکردنی آغاز کرد و باتامین منافع اقتصادی صاحبان قدرت بویژه منافع ابوسفیان با عقد قرارداد صلح با وی، خواسته های فروخورده سا لیان

دراز خود را ظاهراً به کرسی نشاند ولی آن بنای نیم بند به ظاهر استوار بلافاصله پس از مرگ وی از هم فروپاشید و منجر به جنگهای "رده" گردید.

### جنگهای "رده" و پیدایش قرآن:

همه کسانی که به طمع دستیابی به غنائم بادآورده در کنار محمد بودند و با او شمشیر میزدند پس از مرگ وی با احساس اینکه دیگر غنائمی در کار نیست، به اسلام پشت کردند، این رویگردانی غنیمت جویان از اسلام که بوی پایان کار اسلام را میداد و چیزی نمانده بود که فاتحه اش خوانده شود، عمر را سخت پریشان کرد و اورا سخت به تشویش انداخت ناگزیر بر آن شد که دست بکاری بزند، از اینرو به رایزنی با "عتبه بن عثمان" یعنی ابوبکر و علی پرداخت.

"عایشه چون دست نخورده و "بکر" به خانه محمد رفته بود، به پدرش لقب ابوبکر یعنی پدر دختر بیاکره داده شده بود" و نتیجه رایزنی های آن سه آن شد که همه برگشتگان از اسلام را با شمشیر، دوباره به اسلام برگردانند و در این کار ناگزیر، به جنگ با برگشتگان از اسلام پرداختند.

"جنگ با کسانی که تا دیروز برای پیروزی محمد می جنگیدند"، این جنگ در تاریخ اسلام به جنگ "رده" معروف شد که کشته های آن زیاد بود، از جمله کشته شدگان نیز شمار چشمگیری از یاران نزدیک محمد بودند که گفته های او را حفظ کرده و در سینه های خود محفوظ داشته بودند، این پیش آمد نیز، بار دیگر ابوبکر، عمرو علی رابه وحشت انداخت که میباید گفته های محمد و در نتیجه، آنین! تازه! یعنی اسلام!، ناشکفته پری گردد و همه تلاشها و امید های آنان دود شده به هوا برود، از اینرو بر آن شدند که تا همه چیز از میان نرفته، هر چه زود تر دست بکار شوند و گفته های محمد را گردآوری نمایند که این کار به دستور ابوبکر و با کمک زید بن ثابت صورت گرفت و کتابی بنام قرآن تنظیم گردید.

این قرآن که باستانی بمانند و با درخواست سرسختانه عمرو بن دستور ابوبکر و رایزنی علی و بوسیله زید بن ثابت تهیه و گردآوری گردید و یک نسخه آن نیز در اختیار عایشه قرار داده شده بود در زمان خلافت عثمان و به دستور وی سوزانده و یا به خاک سپرده شد و قرآن دیگری با نظر چهارده تن "هفت گروه دوفره بنام" قراء سبعة" از نزدیکترین یاران محمد پس از سی و پنج سال از درگذشت وی تهیه و تنظیم و در واقع امر سرهم بندی گردید که امروز در دست هزاران هزار مسلمانان جهان است.

عایشه از کار عثمان که قرآن نخستین را بارها و بارها دستکاری و کم و زیاده نموده و قرآن تازه ای بنفع خود سرهم کرده بود و متن آن نیز با متن قرآن نخستین، که او یک نسخه آنرا در دست داشت نمیخواند و تفاوت های چشمگیری هم داشت سخت بر آشفت بویژه آنکه عثمان او را در تهیه و تنظیم قرآن تازه با آگاهی از اینکه او یک نسخه از قرآن نخستین را در اختیار دارد دخالت نداد و از نظر او در تهیه قرآن تازه استفا ده نکرد.

آشفته حالی عایشه از این رویداد، وی را به خشونت و ستیز با عثمان واداشت ولی در این درگیری کاری از پیش نبرد و ملیجک پیامبر! اسلام و دختر خلیفه اول مسلمین! از کار خلیفه سوم اسلام! سر خورد و به حال شوهر، پدر و عمر گریست، با اینهمه امیدش را از رونق گیری و پیشرفت اسلام از دست نداد و خود را برای پیکارتازه و ماجراجویی های براندازنده آماده کرد.

پیش از قرآن تنظیمی عثمان، قرآن یکدست و یکنواختی در دست مردم نبود و مردم در هر کجا قرآن یکی از نزدیکان محمد را میخواندند، در کوفه قرآن عبدالله مصحف، در بصره قرآن ابوموسی اشعری، در شام قرآن مقداد ابن اسود و قرآن ابی ابن کعب و او را میخواندند از اینرو دستور عثمان این قرآنها گردآوری و قرآن یکدست و یکنواختی تهیه و تنظیم گردید، باید یادآوری گردد که در گردآوری قرآن، علی، قرآن خود را رونکرد تا از بروز اختلاف! جلوگیری نماید، چه، اختلافات زیاد بود، از جمله، اختلاف در باره تعداد آیه های قرآن، درباره تعداد حروف آن، درباره تعداد سوره های آن و اینکه چه تعداد از سوره ها "مکی" و چه تعداد "مدنی" است و اینکه آیه های

که محمد در جاهای دیگر برزبان آورده بود که نه مکی بود و نه مدنی، چرا به حساب این دو شهرگذارده شود و وو، افزون بر این درگیریهای دیگری هم در میان دست اندرکاران این کار بود، از جمله درگیری عایشه و درگیری عبدالله بن مسعود که چرا زیدین ثابت باید مامور گردآوری قرآن گردد و وو، همه این نشانه ها و صدها نشانه آشکار و نهان دیگر نشان از بی پایگی ادعای محمد داور بر اینکه پیامبر! "الله!" است و سخنانی که بر زبان میآورد سخنان "الله!" است دارد.

خشونت، شرارت، خودکامگی و نیرنگهای خوش آب و رنگ عمرو دیگر تشنگان قدرت و خون ریزیهای بی باکانه علی، زبیر، پسر عموهای محمد و خالد پسر ولید و وو، پدیده ای را بنام اسلام! استحکام بخشید که در جوامع بشری جزوحشی گری، کشتار، چپاول، تجاوز به زنان و دختران مردم بیگناه و بد نامی، که همه برآمده از فقر هزاران گرسنه بنام سپاه اسلام! به همراه محمد و علی، سرگرسنگان بسیار محرومیت کشیده مکه که از فرط فقر دچار بیماری روانی شده بودند و وو بود چیزی دیگر از خود به یادگار گذاشت و کوچکترین اثر مثبت و سازنده ای از خود برجای نهد.

بازماندگان شبیه "سپید موی" یا عبدالمطلب یعنی محمد و علی برای رهائی از سرنوشت غم انگیز نیای خود یعنی عبدالمطلب، ابوطالب و وو که از گرسنگی مردند از انجام زشت ترین کارها فروگذار نکردند و هر ترفند و شگرد نابکارانه ای را در توجیه زشتکاریهای شان برای سیر کردن شکم و برآوردن خواستههای شهوانی و رهائی از بیماری فرساینده روانی شان بنام "الله!" بکار گرفتند.

نگاهی کوتاه و گذرا به متون دینی چون تورات و قرآن نشان می دهد که بیشتر فریبکاریهای بیشتر نابکاران، نام پیامبر! بر خود نهاده و دست بکارهای ناشایست این چنینی زده اند.

محمد برای توجیه زشتکاریهای خویش، جفت گیری و همخوابگی با زنانیکه مورد میل اش بود از جمله همخوابگی با عروس خود زینب، زن فرزندخوانده اش زیدین حارثه، زشتکاریهای تاریخ در این باره را نه تنها در خور سرزنش ندید بلکه کارهای زشت و غیر معقول این چنینی را، کاری الهی! قلمداد کرد و در برابر، همین زشتکاریهایش را بر توده مردم حرام! شمرد و اسم آنرا حفظ "عفت" گذاشت تا زنان دلبندش مورد دست درازی کسی قرار نگیرد که گرفتند، آنجا که:

"عمرو" خدمتکارخانه عایشه در "خدمت!" همیشه بود و آنجا که "صفوان در نیمه راه بازگشت از جنگ در "خدمت!" عایشه قرار گرفت و موجب جنجال فراوان پیرامونیان محمد گردید ولی محمد بخاطر دلبستگی شدیدش به عایشه همه بازتابهای برآمده از این جنجالها و درگوشیهای مردم در رابطه با این رسوائیها یعنی این "خدمتهای!" خدمتکاران!" را نادیده و ناشنیده گرفت و از کنار همه آنها گذشت.

دل خوش دارندگان به واژه های این چنینی یعنی "عفت عمومی" شاید فراموش کرده اند که همه آدمیان از آغاز تا امروز برآمده از جفت گیریهای فرزندان به اصطلاح "آدم! و حوا!" یعنی جفت گیری دوبرادر! و خواهر! با هم میباشند.

بایسته است گفته شود که داستان "آدم و حوا!" داستان بی پایه و اساسی است که جادوگران روزگاران پیش از ادیان برای مردم غارنشین ساختند و پرداختند و آنگاه که ادیان جای جادوگری را گرفت این داستان بدست متولیان ادیان پرورده و با آب و تاب به خورد مردم نادان داده شد.

از جمله بیشرمی های این بظاهر متشرعین یکی هم این است که تاکنون هیچیک از آنان در خود نیازی ندیدند که درباره این کار حرام! فرزندان "آدم! و حوا!" که خود این آقایان! نیز فرزندان آنها هستند توضیحی بدهند.

مردم میخواهند بدانند که آیا کار فرزندان "آدم! و حوا!" و یا کار نوادگان هوسباز آنها چون محمد نیز حرام! بوده است؟ و سرانجام اینکه آیا مردم امروز جهان همه حرام! زاده اند؟

این آقایان! در خود نیازی نمی بینند که به اینگونه پرسش ها پاسخ بدهند، همانگونه که درباره آیه “ ۶۷ سوره ۱۶ درباره روا بودن شرابخواری “ و آیه “ ۱۳۰ سوره ۳ “ درباره روا بودن رباخواری که خود این آقایان! به هردوی آنها میپردازند خفقان مرگ گرفته اند.

]] و از میوه درختان خرما و انگور باده مستی بخش و خوراکی نیکو برای خود می گیرید قطعا در این [ها] برای مردمی که تعقل می کنند نشانه ای است (۶۷) سوره نحل  
ای کسانی که ایمان آورده اید ربا را [با سود] چندین برابر مخرید و از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید (۱۳۰) سوره عمران]]

آری قرآن سخنان محمد است و قرآن نه تنها “معجزه” نیست بلکه از نگاه دستوری و ادبی نیز نارسائیهای چشمگیری دارد که در زیریه آن پرداخته میشود:

بطوریکه همگان میدانند، پیامهائی که از بالا دست به پائین دست و از بزرگ به کوچک داده میشود، میتواند امری، خطابی، اخطاری و یا بصورت نهی باشند و پیامهای عادی میتوانند خبری “ باذکر منبع خبر “ و یا پرسشی باشند، افزون بر این تبادل پیام میان پیام دهنده و پیام گیرنده از نگاه دستوری باید در بردارنده مشخصاتی باشد که دستور زبان هر زبانی چهارچوب آن را مشخص و معین کرده است و آن مشخصات باید در متن پیام دیده بشود تا پیام مفهوم گردد.

در مورد قرآن چنین نیست و چنین مشخصاتی در بیشتر موارد در قرآن دیده نمیشود، آنچه هم که در آن دیده میشود کم و ساختگی است.

سراسر قرآن بیش از سه موضوع و مطلب در بر ندارد که عبارتند از:

“داستانها، راهنماییها! و شعارها “

در قرآن یک سلسله داستانهائی خبری هستند که منبع خبر، “الله!” نام برده شده است، نامیکه دارنده آن نام رانه کسی دیده است و نه کسی را به آن دسترسی هست!!.

نقل این داستانها اگر درست یعنی از جانب “الله!” محمد باشد، دارای مفهوم پیامهائی که در بر دارنده مشخصات معین و مشخص شده در دستور زبان تازیها و در چهارچوب آن گفته شده باشد و میان دو نفر رد و بدل میشود نیست.

افزون بر این نقل سرگذشت قومیهائی چون یهود، نصارا و دیگران، از جمله داستانهائی نبود که مردم از آن بی خبر بوده باشند، سرگذشت بنی اسرائیل، نصارا یا ستاره پرستها و یاد دیگران داستانهائی بود که روزگاران دراز، نسل به نسل و دهان به دهان در میان مردم رواج داشته است و حنفا و ده ها و صدها ریش سفید آگاه، شرح سرگذشت، گذشتگان شان را بصورت داستان برای مردم از جمله محمد که یکی از آنها بوده است بر زبان میآورده و بیان میکردند، از اینرو داستانهائی محمد چیز تازه ای نبود که وی برای مردم، تازه به ارمغان آورده باشد، آنها از جانب “الله!” که در هیچ جا حضور آشکار ندارد تادستی و نادرستی آن رابه گردن بگیرد.

در تکرار این همه “ای بنی اسرائیل بباد آرید و وو” نخستین چیزی که به ذهن آدمی خطور میکند ناتوانی “الله!” محمد است و همین امر است که ناباوران محمد، “الله!” اورا باور نکردند.

گذشته از سلسله داستانهائی تکراری در قرآن، یک سلسله راهنماییها! هم در قرآن هستند که به “الله!” نسبت داده شده است، در حالیکه همه اش در مورد آدمها کاربرد دارد، یعنی راهنمایی کننده باید یک نفر آدم باشد و راهنمایی شونده نیز یک نفر آدم، از این رو بروشنی پیدا است که محمد خود را در قالب “الله!” جا زده است.

گذشته از این، محمد برای "الله!" خود مشخصاتی را بر شمرده است که راهنماییهای مورد اشاره قرآن نمیتواند گفته های دارنده آن مشخصات باشد، چه این راهنماییها با اندازه ای ابتدائی است که مردم آن زمان، خود بمراتب راه و روش بهتر و بلند مرتبه تری را در زندگی شان بکار می بسته اند.

اگر فرض بر این گذاشته شود که در عربستان آنروز، مردمانی در صحراها، واحه ها و بیادیه ها زیست میکردند و شیوه زندگی بدوی را دنبال میکردند و "الله!" محمد بر آن شده بود که زندگی نوینی را برای آنان پی ریزی کند باز پذیرفتنی نیست که "الله!" محمد بامشخصاتی که محمد برای آن بر شمرده است خود را درگیر آموزش شیوه دلپذیر و دلخواه زندگی عده معدود کسان یعنی بادیه نشینان و مردم پراکنده، واحه ها و صحراها بنماید، چه ریش سفید های هر قوم و قبیله ای خود، خواسته یا ناخواسته نحوه زندگی بهتر را دنبال میکردند و روز بروز در پی زندگی بهتر و خواستنی تر بوده اند و این روش، یعنی گزینش زندگی بهتر، کاری است همیشگی و برگرفته از تجربه روزگاران دراز مردم جهان که با گذشت ماهها، سالها و سده ها بدست آورده و میآورند.

محمد این راهنماییهای ابتدائی اش را به حساب "الله!" خود گذاشته و برای این کار مردم را بدهکار خود و "الله!" خود کرده است، در حالیکه بزرگان جهان، راهنماییهای پس پر بارتر خود را که از پیشینیان خود گرفته و آموخته بودند نه به حساب موجود موهومی بنام "الله!" گذاشته اند و نه برای این کار حسابی باز کرده اند.

افزون بر این، آنجائیکه محیط، سازنده سرشت و خلق و خوی و روش و منش آدمها است و تاثیرش آن اندازه است که آن خوی و سرشت، جزء ذات ساکنان آنجا میشود، راهنماییهای ابتدائی تر از ابتدائی محمد، معجزه ای از جانب او برای مردم بحساب نمیآید که موجب درستی ادعای او در پیامبری اش گردد و مردم هم چشم و گوش بسته در زیر علم اش گرد آیند و خود را بدهکار او بدانند.

و عده و تنبیه و تشویق محمد نیز، ادعای مبتدل پیامبری اش از جانب "الله!" اش را توجیه نمینمود تا برای مردم گیرائی داشته و برای آنان دلپذیر بوده باشد.

عامل محیطی و سرشت ساز عربستان آنچنان بود که خود محمد در قرآن میگوید:

“الاعراب اشد کفرا و نفاقاً” آیه ۹۷ سوره ۹.

[[بادیه نشینان عرب در کفر و نفاق [از دیگران] سخت تر و به اینکه حدود آنچه را که خدا بر فرستاده اش نازل کرده ندانند سزاوار ترند و خدا دانای حکیم است (۹۷)]]  
الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۷) [[

وحشی گری، جنگجویی، کشتار، چپاول، شهوترانی و او برآمده از گرسنگی و دوری از خوراکیها که مرگ محتوم بهمراه داشت، خوی جدائی ناپذیرتازیهها بود که محمد خود نیز از همان قماش بود، از اینرو تنها انگیزه محمد در این حرکت، انگیزه دستیابی به سلطنت و قدرت بود و پس و "الله!" او برای اوفقط یک ابزار برای دستیابی به خواسته های فروخورده سالیان دراز اش بود.

ابزار دیگری که محمد برای به کرسی نشاندن هدفهای خود در دست داشت، سلسله شعارهایی بود که جزء سوم گفتارهای او را در قرآن در رابطه با "الله!" او تشکیل میداد، که "الله!" چنین است و "الله!" چنان است، "الله!" چنین خواهد کرد و "الله!" چنان خواهد کرد، تکرار همان بازیهای گذشته دین های دیگر، البته با کمی دستکاری و رنگ و روغن زدن به آنها.

برای اندک مردمی که هیچگاه در زندگی خود آزمایای محیط سبز، آب، گل و گیاه، دارو درخت و میوه های گوناگون آنها، برخوردار نبوده اند، دستیابی به نهرهای آب روان، حوری و غلمان، شیرو عسل و شراب در ناکجا آبادی که فقط در خیال آدمهای آرزومند میسر است، شاید برای ساده دلان آرزوی شیرین و لقمه ای چرب و نرم مینمود و آئین تازه برای آنها برای دستیابی به آرزوهای دور درازشان شاید کششی میداشت.

اما مردم طائف که از همه مزایای اینچنینی طبیعت برخوردار بودند، مزایای ایاد شده دربالا که محمد وعده سراب گونه آنها رادرزیرزمین! به آنها داده بود، وعده های محمد رابه شوخی گرفتند ووی راز و رود به طائف برحذر داشتند بویژه آنکه خود، آگاهانی بمراتب داناتروپخته تر درمیان خود داشتند وزمانی هم که محمد پا بدانجا گذاشت باسنگ وکلوخ پذیرای اوشدند که محمدناگزیرپابفرار گذاشت و خودرا از مهلکه دور کرد.

وعده های توخالی این چنینی که برگرفته از روان شناسی کارآمد محمد وشناخت او از هم نهاد هایش در رابطه با آرزوها و آزمندی های مردم بادیه ها، واحه ها و صحراها بود کارسازترین حربه و ابزار برای دستیابی اوبه هدف هایش و نیل به مقصودش بود.

درعین حال، محمد تنبیه خاطیان را آنچنان وحشت زا ودهشت زا تصویر کرد که هیچ جنبنده ای راتوان تحمل آن وحشی توان شنیدن آن نبود، چه رسد به اینکه آن تنبیه! جنبه تحقق! بخود بگیرد.

داستانسرانی کردن که فلان قوم چه کرده وچه سرنوشتی داشته است، کارآنچنان بزرگی نبود که محمد را در جایگاه آنچنانی مورد ادعایش بنشاند، چه داستانسرایی بس پر بارتردیگری همزمان محمد درمکه میزیسته و بسر میبرده اند که از جمله آنها نضربن حارث پرآوازه ترین داستان سرای روزمکه رامیتوان نام برد که درمیان مردم کشتش بس بیشتری داشتند.

راهنمایی هانی که غارنشینان بهتر از آنها میدانسته ویکارمی بسته اند هیچگونه برجستگی ای برای محمد در بر نداشته است چه بنا به گفته قرآن کسان بسیار شایسته تری در گوشه وکنار بوده اند که مردم از راهنماییهای بس ارزنده ترشان سودمی جسته اند.

وشعار دادن که "الله!" فلان است و "الله!" بهمان است، کاری بود بس ساده وآسان که هرکس دیگری نیز میتوانست آنها بر زبان بیاورد وهمان شعارها رابرای مردم سر بدهد.

از اینرو تعزیه گردانی این چنینی، یعنی داستانسرانی وراهنمایی! کردن وشعار دادن که محمد انجام آنها را بعهده گرفته بود هیچکدام شان کاربری بدیلی نبودتا دلیلی برای درستی ادعایش در پیامری اش از جانب کس دیگری یعنی موجود موهومی بنام "الله!" باشد.

نارسانیهای قرآن از نگاه دستوری که برآمده از کم مایگی های ادبی محمد بویژه جانشینان او میباشد باوجود همه دستکاریها، زیروبالا وکم وزیاد کرد نهانی که در آن نمودند بازهم آن اندازه برجسته است که فیلمنامه نویسان داستان را بلحاظ نداشتن دانش در خورد رتیه، تدوین وتنظیم کتاب، توان بایسته وشایسته نبودتا از ارتکاب به خطاهای پر شمار و چشمگیر در قرآن برکنار بمانند از آن جمله باید گفت:

۱- سوره فاتحه الکتاب رویه نخست قرآن الهی قمشه ای، سخن "الله!" مورد ادعای پایه گذار اسلام نیست بلکه سخن خود محمد یا جانشینان او است که سخن رابنام "الله!" آغاز میکنند وبه حمد وسپاس اومی پردازند، پیامبر! روبه الله! ساخته وپرداخته خود میکند ومیگوید :

ترا می پرستیم واز تویاری میجوئیم ووو، چنانکه ملا حظه میشود، هیچکدام از هفت آیه سوره یاد شده واجد هیچکدام از مشخصات "پیام" که پیشتر در بالا به آن اشاره شد نیست که از جانب "الله!" یعنی از بالا دست به پائین دست گفته شده باشد .

آیه های ۱، ۲، ۳، و ۴ سوره فاتحه الکتاب "سوم شخص مفرد" است، یعنی محمد بنام "الله!" خود آغاز واورا معرفی میکند وآیه های ۵ و ۶ "دوم شخص" است، یعنی محمد از "الله!" خود درخواستهای دارد ودر این سوره کسی که سخن میگوید محمد است نه الله!، یعنی از پائین دست به بالا دست وحالت حمد وثنا وستایش دارد، اگر گوینده سخن "الله!" بود، سخن میبایست یکی از حالات امری، خطابی، نهی، نفی ویا خبری را افاده

نماید و صورت از با لا دست به پانین دست را تداعی کند درحالیکه در این سوره هیچ نشانی از امر و یا دستور از جانب "الله!" نیست.

اگر مفسرین! و متشرعین! قرآن ادعا کنند که کسی ادعا نکرده که سوره فاتحه کتاب سخنان "الله!" است، و صرفاً اظهار بندگی و ستایش است، پاسخ آن است که اگر سوره فاتحه کتاب رویه نخست قرآن سخنان "الله!" نیست جزء ۱۱۴ سوره قرآن منظور نمیگردد. افزون بر این همه متون اسلامی تأکید دارند که قرآن با ۱۱۴ سوره و ۶۲۳۶ آیه اش سخنان "الله!" است که سوره فاتحه کتاب نیز که در رویه نخست قرآن جاسازی شده است از جمله آنها است.

برای آگاهی بیشتر خوانندگان این نوشته یادآوری میگردد که سوره نخست قرآن ظاهر! "اقراباسم ربک الذی خلق و وو" است، اما فیلم نامه نویسان داستان بر آن شدند که قرآن را از بلندترین سوره آغاز کنند از اینرو نخستین سخنان "الله!" به سبب کوتاهی آیه هایش جزء سوره ۹۶ جاسازی شده است و این خود گواه آن است که گفته های محمد بدلخواه این و آن تزئین و ویتزینی شده است.

۲- در آیه ۲ سوره ۲ قرآن آمده: "ذالک الکتاب لا ریب فیه"، این آیه سخن "الله!" نیست زیرا واژه کتاب که هنوز سخنی بین "الله!" محمد و او رد و بدل نشده و تازه با:

"اقراباسم ربک الذی خلق و وو" آغاز! شده است واژه بیموردی است، چه "کتاب" زمانی مفهوم پیدا میکند که صد ها رویه و هزاران واژه را در دل خود داشته باشد، مگر اینکه گفته شود سوره مزبور بسبب بلندی در آغاز قرآن جاسازی شده است که این خود نیز نشان آشکار در دست بردن در قرآن و دستکاری کردن آن است.

"توجهی که برای بکارگیری واژه ها و عبارات بندیهای درست و رعایت دستور زبان بایسته است نیاز به فرصت کافی و دانش بالا داشت که در مردم بیابان گرد بی فرهنگ عربستان و در آن آشفته بازار بند و بست برای تصاحب قدرت وجود نداشت و همه کارها با شتاب و سرسری برگزار گردید".

افزون بر این، این سوره میگوید: "در این کتاب ریب و نادرستی نیست و برای راهنمایی پرهیز کاران است و وو!!".

آشکار است که تأکید مضمونهایی این چنینی یعنی ریب و نادرستی، بیان کننده مکنونات ذهنی گوینده است که در کنه ضمیرش وجود دارد، زیرا گفته ای که نخستین گفت و شنود مثلاً "الله!" و محمد است و هنوز جانی در زنگنه تا نسبتی خواه مثبت و خواه منفی و درست یا نادرست به آن داده شود چگونه بر زبان آورده میشود، از اینرو آیه این برداشت به ذهن شنونده متبادر میشود که گوینده، ذهنیات خویش را که مبتنی بر نادرستی است با توجه به شناختی که از مردم در ناپاوری آنان به خود دارد پیشاپیش نادرستی را انکار میکند و دست به هر کاری میزند تا سخنان اش را سخنان "الله!" جابزند.

نکته دیگر این که راهنمایی، درخور گمراهان و یا نا پرهیزکاران است نه درخور پرهیزکاران که آیه یاد شده به آن اشاره میکند.

آنجا که انسانها خود از پیش راه درست را برگزیده و پرهیزکاری پیشه کرده اند چه نیازی به راهنما نیهای این و آن دارند!؟

۳- "بدرستی که کافران را یکسان است بترسانی یا ترسانی ایمان نخواهند آورد" آیه ۶ سوره ۲

آنهایی که دریافته بودند، محمد یک نمونه بردار پیش نیست نیازی در خود ندیدند که ترس یاوا همه ای از او در دل داشته باشند، بنابراین به گفته های وی وقعی ننهادند، چه میدانستند ترساندن، ابزار و حربه ای است در دست



اوپرای به تسلیم واداشتن آنان, به سخن دیگر مسخ تهدیدهای وی نشدند و به وعده ووعید های اونیزبیهانی ندادند.

۴- “الله مهربردلها وچشمها ی کافران نهاد که فهم حقایق و معارف الهی را نمی کنند” “آیه ۷ سوره ۲”

مفسران! شیعه برای آنکه این آیه ی آخرین قرآن چند بار زیروروشده عثمان را پذیرفتنی بکنند

گفتند: “اگرالله خود کسانی را ازبینانی, شنوایی وگویی محروم کند و مانع آن گردد که آنان به الله ایمان بیاورند و سپس آنان را بسبب عدم ایمان به الله ورسولش مجازات کند ظالم است, درحالیکه چنین نیست بلکه مراد آن است که الله به انسانها هستی و عقل داده و پیامبران و کتابها فرستاده و با آنها, انسانها را دعوت به ایمان کرده است, آنها نیکه این نعمت های الله را نادیده میگیرند عذاب خواهد کرد, اهل ایمان به اختیار خود انقیاد کرده اند” “کناره رویه ۴ قرآن”.

باین تفسیر مفسر شیعه قرآن, هیچگونه نیازی به هیچ ادله و برهان دیگری نیست که قرآن مجموعه گفته های محمد است, چه مفسر شیعه نیزتوان پذیرفتن این آیه را که سخن “الله!” است ندارد و ناگزیر در پی رفع و رجوع آن است.

۵- “کسانی که ایمان نمیآوردند بیمارند و الله بیماری آنان را دوچندان میکند, آنان را سخت عذاب میکند برای آنکه دروغ میگویند” آیه ۱۰ سوره ۲

“الله!” محمد طی آیه ۲۵۶ سوره ۲ میگوید: “لا اکراه فی الدین...”

اگر این گفته درست است, نپذیرفتن گفته ای نباید دلیل بیماری شنونده ای باشد بلکه تحمیل گفته هرگوینده بر شنونده ای, دلیل بیماری گوینده است.

۶- کسانی که ایمان نمیآوردند میگفتند چگونه ایمان بیاوریم مانند بیخردان.

“نمیآوردند” “فعل حال” است, “میگفتند” “فعل ماضی” است, “آیه ۱۳ سوره ۲”

در اینجا باید گفته میشد: کسانی که ایمان نمیآوردند” میگفتند...

براستی شرم آور و نشان کمال بی خردی هزاران هزار انسانهای امروزی است که در جهان پیشرفته کنونی علم و تکنولوژی زندگی میکنند و همچنان از بینش منحنی صد هاسا ل پیش پیروی مینمایند درحالیکه مردم “عربستان” در ۱۴۰۰ سال پیش, گوش فرادادن به گفته های محمد را نشانه بی خردی بر میشمردند.

۷- الله اسم ها را به آدم آموخت سپس حقایق آن اسم ها را به فرشته ها نشان داد و از آنها اسم ها را پرسید جواب دادند نمیدانیم الله به آدم گفت اسم هارابه فرشته ها بگو آدم چنین کرد آنگاه الله روبه فرشته ها کرد و گفت دیدید که من به هرچه نهان است آگاهم -- آیه های ۳۱, ۳۲, ۳۳ سوره ۲

شامورتی بازیهای “الله!” محمد که شباهت به نمایشهای معرکه گیرها و مبارزها دارد نبوغ! فکری محمد و “الله!” او را به نمایش میگذارد و محمد با اینکار “الله!” خود را به سطحی کشاند که جا دوگران پیرامون او میکرده اند, جز این برداشت, برداشت دیگری در دماغ هیچ خردمندی راه نمییابد.

۸- آدم و حوا فریب شیطان را خوردند و از درخت ممنوعه میوه چیدند از اینرو به سبب نافرمانی به فرمان الله از بهشت رانده شدند “آیه های ۳۵, ۳۶, ۳۷ سوره ۲

متونهای دینی همه حکایت از آن دارند که “آدم” نخستین پیامبر! “الله!” است, اگرچنین است, این چگونه پیامبری است که از فرمان “الله!” سرپیچی میکند!؟

چرا آدم و حوا, آفریده های! محبوب “الله!” که “الله!” درباره آفرینش! آنها به خود شادباش میگوید “فتبارک الله احسن الخالقین!” آیه ۱۴ سوره ۲۳

باوجود منع شدن, از فرمان “الله!” سرپیچی نمودند و چگونه فریب شیطان! را خوردند و در سرپیچی کردن چه فرقی با شیطان! داشتند در حالیکه عنوان نخستین پیامبر! “الله!” را یدک میکشیدند! و شیطان! چگونه نیروی است که میتواند در برابر نیروی “الله!” ایستادگی کند و نیرویش چه اندازه برتر از نیروی “الله!” است که میتواند آدم و حوا را با وجود منع شدن بفریبد و هرکار دیگری رانیز که بخواهد و اراده نماید انجام دهد!؟, اگرچنین است, پس نیروی “الله!” در کجا است و اینهمه شعارهای دهن پرکن چون: “الله! قادر!, “الله عالم!”, “الله بصیر!”, “الله سمیع!” و و در کجا مفهوم پیدامیکند!؟.

نکته دیگر این که آدم و حوا دونفر بیش نبودند و بنا به دستور زبان تازی برای دونفر در حالت امری “اهبطا” گفته می شود نه “اهبطوا”, “اهبطوا” برای بیش از دونفر بکار گرفته میشود, مانند “لا تقربا” در آیه ۳۵ همین سوره که برای دونفر بکار گرفته میشود!؟.

۹- “و نماز بپادارید و زکات بدهید و بپرستندگان الله حق را پرستش کنید” “خطاب به بنی اسرائیل” آیه ۴۳ سوره ۲

اگر بنی اسرائیلیها در زمان موسی بهانه جوئی میکردند, اگر “موسائی وجود داشته باشد!” چه ربطی به یهودیهای زمان محمد دارد!؟ وانگهی اگر انگشت شمار یهودیانی راه ابوسفیان را در معامله با محمد در پیش گرفتند آیا این به آن معنی است که دیگر یهودیان بصرف اینکه محمد را نپذیرفتند و با او چون دیگر فرصت طلبها معامله نکردند, حق! رانمی پذیرند و حق رانمی پرستند!؟ تا “الله!” از آنها بخواهد مانند دیگر حق! پرستان به پرستش حق! بپردازند!؟.

از نگاه “الله!” عالم! محمد, حق! پرستی یهودیها بستگی به رویکرد و یا رویگردانی آنها به گفته های محمد دارد!؟, آنها حق پرست خواهند بود اگر محمد را بپرستند و حق! ناپرست خواهند بود اگر سربه آستان محمد نسایند!؟.

ناباوری به محمد و به آئینش از همین دیدگاه ناباوران به اوسر چشمه میگیرد, چه درجائی در قرآن, “الله!” محمد, دینهای یهودیها و مسیحی هارا توحیدی! یا حق! پرست بر می شمارد و در جای دیگر آنان را حق! نا پرست و از آنان میخواهد که چون دیگر حق! پرستان به پرستش حق! یعنی محمد بپردازند.

۱۰- “یهودهاییکه سرکشی کردند و حرمت شنبه رانادیده گرفتند بفرمان الله بوزینه شدند” آیه ۶۵ سوره ۲

برزبان آوردن اینگونه داستانهای کودکانه و ابلهانه جادوگران روزگاران سنگ, مردم را مثنی گوساله فرض کردن است که چنین نبود و نتیجه آن نیز آن شد که مردم بازتابی منفی به محمد داشته باشند و نسبت به او بیش از پیش رویگردان گردند, محمد با برزبان آوردن اینگونه سخنان, فقط مشقت خود را در پیش مردم باز و ناباوری آنان را نسبت به خود د و چندان میکرد.

۱۱- “وای بر کسانی که از پیش خود چیزی نوشته و به الله! نسبت دهند” آیه ۷۹ سوره ۲

ادعای آشکار پیامبری و تبلیغ و کشتار برای تحکیم آن, فقط از جانب محمد صورت گرفته بود و بس و فقط محمد بود که گفته هایش را به “الله!” نسبت میداد نه کسان دیگری.

چون مردم اورا باور نداشتند و درواکنش به ادعاهای بی پایه و مایه اش اورا سرزنش میکردند و میگفتند این سخنان، سخنان خود تو است و تو نباید سخنان خودت را به "الله!" نسبت بدهی و او را از ادامه اینکار برحذر میداشتند.

محمد در برابر گفته های این چینی مردم با ترفند های تازه تری عین گفته آنان را از زبان "الله!" خود بعنوان پاسخ به این گفته مردم بکار گرفت و آیه یاد شده بالا را برای آنان ردیف کرد.

در دیگر برخورد های این چینی مردم نیز، آنگاه که محمد بخاطر کم مایگی کم میآورد بهمین منوال عمل میکرد و عین گفته های دیگران را بصورت آیه و از زبان "الله!" خود به خورد مردم میداد که نمونه اش، آیه! "فتبارک الله احسن الخالقین" است که عبدالله بن ابی سرح برادر شیری عثمان در توجیه زیبایی زنی که از کنار محمد و او می گذشت و آن دورا شگفت زده کرده بود بر زبان آورد میباید که محمد چندی بعد عین گفته عبدالله بن ابی سرح را بصورت آیه! و از زبان "الله!" خود بخورد مردم داد. "آیه ۱۴ سوره ۲۳".

[[آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است (۱۴)]  
ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) [[

۱۲- "دشمنی یهودیها با جبرئیل دشمنی با الله است جبرئیل بفرمان الله قرآن را برای تصدیق سایر کتب به محمد رسانید" "آیه ۹۷ سوره ۲"

مردمی که محمد و گفته های او را باور نداشتند چگونه جبرئیل اورا باور میداشتند که دشمن او در نتیجه دشمن "الله!" او گردند؟!.

مردم بخوبی میدانستند که چرا محمد آنها را دشمن جبرئیل و خدا تلقی کرده و از جیبش چون همیشه آیه درآورده است.

مردم به حضور محرمانه جوانی زیبا روی و خوش اندام بنام دحیت بن خلیفه کلبی، در کنار محمد، به محمد اعتراض داشتند که چرا بیشتر وقت ها باوی خلوت میکند و از حضور آنان در خلوت شان جلوگیری میکند، چون قضیه بیخ پیدا کرد و پیچ پیچ گونیها، درگوشی گونیها، پرس و جوها و اعتراضات مردم رو بفرزونی نهاد و همه گیر شد، محمد درپا سخنان آنان گفت، وی جبرئیل است که بصورت دحیت بن خلیفه کلبی بر من ظاهر میشود و با این اسلحه! خود را از مزاحمت مردم بر کنار و از حضور مردم که خلوت! او را دگرگون و کامجویی اش رابه تلخی میکشانند جلوگیری نمود.

نکته دیگر این که اگر جبرئیل قرآن را برای تصدیق سایر کتب برای محمد آورد چرا برای تصدیق قرآن، کتابی نیاورد؟!.

۱۳- "ما برای نبوت پیامبری تو آیات و دلائل روشن فرستادیم و بجز کافران و لجاجان کسی انکار آن نخواهد کرد" "آیه ۹۹ سوره ۲"

کدام آیه و دلیل روشن؟!، اگر آیات! و دلائل نلی که محمد برای مردم میآورد روشن بود، انکار و لجاجی ای از طرف مردم در کار نمیتوانست باشد و محمد ناگزیر نبود که به جنگ و کشتارهای آنچنانی! دست بیازد، مردم برای روشن شدن، از محمد بعنوان پیامبر! میخواستند که در راست و درست بودن ادعایش معجزه ای بعنوان دلیل روشن ارائه کند که محمد در پاسخ آنان میگفت من چگونه میتوانم معجزه ای بیاورم در حالیکه من هم بشری

هستم چون شما“ آیه شش سوره چهل ویک رویه هفتصد و سی و چهارقرآن“، این بود که مردم ادعای او و خود او را انکار کردند.

۱۴- “بیشتر کافران اصلا ایمان نخواهند آورد“ “آیه ۱۰۰ سوره ۲“

محمد پس از سیزده سال تبلیغ پیوسته و ناگسسته در مکه، از اینکه در مکه نتیجه ای نگرفته بود به این نتیجه رسید بود که بازی راباخته، افزون بر این جانش نیز در خطر مرگ قرار گرفته است، از اینرو بر آن شد که به مدینه بگریزد.

در اثبات ناباوری مردم به محمد و ادعای پیامبری! او، این تفسیر مفسر شیعه در کناره رویه بیست و چهار قرآن بهترین گواه میباشد که میگوید: “مردم مکه میگفتند که پیامبری، ولید بن مغیره یا عتب بن ربیع را سزا است نه محمد را و مردم طائف میگفتند پیامبری، عروه بن مسعود ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه بن عبد راسراست نه دیگران را.

بجز کسانی که نام شان در کناره قرآن آمده و در بالا به آن اشاره شده است کسان دیگری هم، چون امیه بن صلت پسر خاله محمد و نضر بن حارث یکی از پراوازه ترین داستانسراها ی مکه خود را بیشتر در خورشایستهء پیامبری میدیدند نه محمد را و خطاب به او میگفتند اگر بنا باشد ادعائی بر پیامبری بشود آن ادعا مارا سزا است نه ترا!.

کسان دیگری هم که مدعی پیامبری بودند اما ادعای شان صرفا یک ادعا بود نه پافشاری و یا جنگ و ستیز برای به کرسی نشاندن ادعای شان، عبارت بودند از: اسود بن کعب عنسی ملقب به رحمن الیمین، ابن خویلد الا سدی معروف به طلحه، سجاح بنت الحارث ملقب به متبیه، عبدالله ابن ابی سرح و مسیلمه نیز جزء مدعیان پیامبری! بودند و میگفتند که به آنان “وحی!“ میرسد.

آگاهی هانی که کسانی چون نامبرده شدگان از تاریخ ادیان و سرگذشت و نشیب و فرازان داشتند آنان را بر آن داشته بود که خود نیز ادعای پیامبری بنمایند، محمد نیز یکی از آنان بود، البته با مایه ای بسیار کمتر از آنان و با این تفاوت که وی برای به کرسی نشاندن ادعای خود از حیل، نیرنگ، خدعه، دروغ، جنگ، کشتار، و خونریزی رویگردان نبود.

“الله!“ محمد در این باره طی آیه “۲۵ سوره ۶“ میگوید:

“میگویند این آیات جز افسانه های پیشینیان نیست“

۱۵- “آنچه به دوفرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شده برای آموزش سحر و جادو به مردم بودتا با ساحران و جادوگران به مقابله پردازند“ “آیه ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴ سوره ۲“

مفسر شیعه قرآن میگوید: “پاره ای“ میگویند هاروت و ماروت دوانسان نیکوکار بودند و به دوفرشته تعبیر شده اند و پاره ای میگویند دویا د شاه بابل بودند“ “کناره رویه های ۲۲ و ۲۳ قرآن“.

این “پاره ای!“ چه کسانی هستند؟ روشن نیست!.

از آغاز داستان پردازی و خیالپردازیهای بشر تا امروز تاکنون دیده و شنیده نشده است که بزرگان اندیشه پیامهای خود به مردم را از جانب کسی، مثلا “الله!“ عنوان کرده باشند.

کسانی که ادعای پیامبری! از جانب “الله!“ کرده اند مردمانی بوده اند که از فرط گرسنگی و بیکاری و بی باری که روان آدمی را به بیماری میکشاند به این کار پرداخته اند، این دسته از آدمها از بینشهای فلسفی بزرگان جهان سود جسته و به سوء استفاده از آن پرداخته اند.

اماداستان قرآن داستانی دیگر و از مقوله دیگری است، چه "پردازنده" قرآن در داستان پردازی، زبردستی خود را دارد و این بار البته فقط یک بار برای دوپادشاه! ویا دوادم نیکوکار! "وحی"! فرستاده است و گرسنگان و مردمان "امی" را به کناری رانده است!

بهر روی پیامی که "الله!" محمد برای هاروت! وماروت! فرستاد، روشن نکرد، پیام، زیرچه نامی برای آنان فرستاده شده است و چرا "الله!"، پیامبرش! محمد "خاتم النبیین!" را کنار زده و پیامبر! دیگری را بکار گرفته است؟!.

تا آنجائیکه دست اندرکاران ادیان میدانند، همه کسانی که طرف گفت و شنود! "الله!" قرار گرفته اند یا پیامبران توحیدی! بوده اند ویا پیامبران اولی العزم!، اما مفسر گرانبار شیعه مذهب قرآن برای ماست مالی کردن ادعای محمد باره مطلب بالا، ناگزیر به هذیان گویی و بیان مطلبی پرداخته است که هر رهگذری مایه ای را به این نتیجه میرساند که دکان داران دین برای هر پرت و پلانی از جانب محمد، پرت و پلای دیگری را ردیف میکنند همانگونه که محمد برای ناباوران خود ردیف میکرده است.

مردم مکه یا ناباوران محمد به اندازه ای از بی مایگی محمد و پرت و پلا گویی های او به خشم آمده بودند که بلافاصله پس از فرار محمد از مکه به مدینه همه مساجد مکه را خراب کردند، "کناره رویه ۲۶ قرآن الهی قمشه ای"

۱۶- "هرچه آیه های قرآن را نسخ کنیم یا حکم آنرا منسوخ سازیم بهتر از آن یامانندان بیاوریم" آیه ۱۰۶ سوره ۲"

چه سندی محکمتر از این آیه قرآن، که قرآن، مجموعه گفته های محمد است؟!، محمد بنابه ضرورت برآمده از رویدادهای روزها و وبارها ناگزیر به پس گرفتن گفته های پیشین خود شد و برای رفع رجوع آن به دوگانه گویی پرداخته است، آخر، "اللهی!" که محمد، مشخصات آنچنانی برای او بر شمرده که داناترین، تواناترین و وو است چگونه نمیداند که در مدت کوتاه پیامبر بازی! محمد چه آیه های محکم و استواری مورد نیاز او خواهد بود تا ناگزیر به فسخ ویا کنار گذاردن آنها نباشد!!!.

۱۷- "آیا اراده آن دارید که شما نیز از پیامبر خود درخواستهای بیجانی همانند بنی اسرائیل که از موسی میکردند بکنید وایمان تان را به کفر مبدل سازید" آیه ۱۰۸ سوره ۲"

همان عده ی کم و انگشت شماری هم که به طمع غارت از راه حمله به کاروانها و ترس موهوم از جهنم!، ایمان! آورده بودند در نبود غارت و بدست نیاوردن غنیمت به حالت پیشین خود بر میگشتند که این روگردانی پس از مرگ محمد نیز ادامه یافت و همگی از اسلام! برگشتند و منجر به جنگ "رده" گردید که توضیح آن بیشتر در بالا داده شد.

۱۸- "یهود گفت هرگز کسی به بهشت نرود جز یهود یا نصاری و محمد به آنها گفت برای ادعای تان برهان بیاورید" آیه ۱۱۱ سوره ۲"

اگر یهود برای ادعای بی ضروریان خود باید برهان بیاورد آیا محمد که مدعی پیامبری! و پیام آوری! از جانب "الله!" خود یعنی "سنگ سیاه چهار گوشه مورد علاقه و پرستش ابراهیم" نمیبایست برای ادعای خود برهان بیاورد که مردم از او میخواستند؟! و آیا مردم باید چشم و گوش بسته ادعای موهوم این روان پریش را می پذیرفتند!!!.

۱۹- "یهود بر آن است که نصاری در ادعای خود در رفتن به بهشت! محق نیست و نصاری میگوید یهود در ادعای خود در رفتن به بهشت! محق نیست" آیه ۱۱۳ سوره ۲"

آیه ۱۱۱ یاد شده با لا میگوید: “یهود بهشت! را فقط از آن خود نصاری میدانند و آیه صد ودوازده یاد شده بالا از قول یهود میگوید: “یهود نصاری را در رفتن به بهشت! محق نمیدانند، آیاین یهود است که زیرگفته خود را میزند و به دوگانه گوی میپردازد یا محمد ویا “الله!“ او!؟

وانگهی، گفتگویی که میان محمد بعنوان پیامبر! و ناباوران او در درو در روی زمین صورت گرفته چادر میان پیامهای “الله!“ محمد سرد آورده است!؟.

این “دوگانه گوییها“ را که یهود به “الله!“ محمد نگفته بود تا “الله!“ محمد آن را بصورت “وحی!“ و توسط جبرئیل! از آسمان! به زمین بفرستد، بنابراین چرا این گفت و شنود در روی زمینی چهره آسمانی! و “وحی!“ به خود گرفته و چادر قرآن آمده است، آیاین گونه آیه! ها خود بهترین گواه نیست که قرآن سخنان “الله!“ محمد نیست و سخنان خود محمد است!؟.

۲۰- “هرچه در آسمانها و زمین هست ملک الله است و همه فرمانبردار اویند“ آیه ۱۱۶ سوره ۲

اگر زمین ملک “الله!“ میباشد چگونه “الله!“ طی آیه “صد ودو سوره دو رویه بیست ودو“ طی آیه “شانزده سوره بیست وهفت رویه پانصد وهفتاد قرآن“ قلمرو حکومتی داوود و سلیمان را ملک آنان قلمداد میکند و اگر همه فرمانبردار “الله!“ اند چگونه آدم، نخستین پیامبر! “الله!“ از فرمان “الله!“ سرپیچی میکند و از درخت ممنوعه! میوه میچیند و میخورد و چرا شیطان، از “الله!“ فرمان نمیبرد و مهمتراز همه، چرا یهود که پیرو موسی! است و از “الله!“ موسی! فرمانبرداری میکند، “الله!“ محمد او را سرکش و نافرمان بر می شمارد و این همه آیه درباره نافرمانی او ردیف میکند!؟، افزون بر این آیا الله! محمد غیر از الله! موسی است!؟!!.

۲۱- واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات ... “ آیه ۱۲۴ سوره ۲

الله محمد نخست ابراهیم را آزمایش! کرد سپس چند چیز به او آموخت!!

ببینیم به او چه آموخت!

نخست، اگر “الله!“ محمد پس از آزمایش، پیامبری! را بر میگزیند معنی اش آن است که این “الله!“ آگاهی بایسته از بندگانش! را ندارد و نمیداند که آیا آنان در ستکارند و شایستگی پیامبری! را دارند یا نه!، افزون بر این اگر “الله!“ محمد پس از آزمایش، پیامبر! را بر میگزیند چرا این قاعده را درباره خود محمد بکار نیست!؟!

دیگر اینکه، آقایان! علما! میفرمایند! پیش از آغاز آفرینش!، “الله!“ محمد، محمد و فرزندان دخترش را پیش از پیدایش هستی برای همیشه به جانشینی خود در زمین و آسمانها برگزیده است!؟!

دو دیگر اینکه، مفسر بسیار گرانبار! شیعه میفرماید: منظور از “کلمات“ در این آیه ده چیز است که تا روز قیامت! پا برجا است و نسخ! نخواهد شد.

“چرا این آیه! بی پایه و بی مایه تا روز قیامت پا برجا است و نسخ نمیشود و چرا آیه! های بی شماری میشود!؟ پاسخ در بالا داده شد“

و آن ده چیز عبارتند از:

“گرفتن شارب یعنی “سبیل آویزان بر پشت لب مردها“، گذاشتن ریش، بافتن موی سر، مسواک و خلل، ازاله موی از تن، زهار یعنی “موی دوروبر آلت تناسلی“، شرمگاه “زن و مرد، ناخن گرفتن، غسل جنابت و طهارت به آب و وو “کناره رویه بیست وهفت قرآن“.

این است “علم!” “الله!” ادیان! که کارآموزان پیامبری! باید اینها را بدانند و از آزمون! آن بگذرند و پس از گذشتن از این آزمون است که میتوانند در وزارت ارشاد “الله!” بعنوان پیامبر! کارکنند و تجربه بیاموزند سپس روانه زمین گردند و به ارشاد بندگان! “الله!” در یادگیری و بکار بستن ده چیز مورد اشاره غیر قابل تغییر که در بالا به آن اشاره شده است بپردازند!

بنندگان! الله! محمد غیر از ده چیز یاد شده در بالا نیازی به هیچ چیز دیگری از جمله پزشکی، داروسازی، سازندگی، فن آوری، نوآوری و وونداری و نخواهند داشت!

البته مفسران عالیمقدار! شیعه این افاضات، را برای نجات! مسلمانان! در این جهان و آن جهان! بیان فرموده اند که نخست اینکه مسئولیت کمدی الهی! عبادی! انسانی! خود را تمام عیار انجام داده باشند و در بهشت! جاوید، جاویدان بزیند و دیگر اینکه به انشتین و دیگر بزرگان جهان نشان دهند که آقایان! علامه! اند و نه تنها دست کمی از آنها ندارند بلکه بمراتب از آنها برتر و دانشمند! ترند.

۲۲- “محمد دریا سخ یهود و نصاری که مسلمانان را به دین خودشان فرامیخوانند می گفت دین ما دین ستوده ابراهیم و دین فرزندان او یعنی دین موسی و دین عیسی است” آیه های ۱۳۵ سوره ۲ “

این آیه ها نشان میدهد که پاسخ محمد به یهود، سخنان خود محمد است بنابراین جایش در قرآن نیست، اگر قرآن، سخنان “الله!” محمد است باید خطاب به محمد و در بردارنده حالت امریای نهی به او میبود و اگر هم خبری است باید از جانب “الله!” او به او میبود در حالیکه چنین نیست، بهر روی باید گفت که این آیه ها خبری است البته خبری که محمد میدهد نه “الله!” او به او و اینگونه گم گشتگی های دست اندر کاران، در تهیه قرآن است که قرآن را مجموعه گفته های محمد مینمایانند نه گفته های کس دیگری مثلا “الله!”.

و اما در رابطه با همین آیه ها نخست باید گفت، اگر دین اسلام دین پیامبران گذشته بود چه نیازی به این دین یعنی دین اسلام! بود؟! افزون بر این اگر دین پیامبران گذشته ستوده بود چه شد به یکباره این دین ستوده، ناحق و باطل از آب درآمد و از همه مهمتر، “لکم دینکم ولی دین” آیه ۶ سوره ۱۰۹ “ برای چه و برای کی گفته شده بود و چه معنی داشت؟! پاسخ روشن است و آن این است که دین ستوده موسی و عیسی از آن جهت ناحق و باطل از آب درآمد که پیروان موسی و عیسی، محمد را نپذیرفتند و دوروبر او را خالی کردند، دیگر اینکه محمد زور

آنرا داشت تا به یکباره ادیان دیگر را منسوخ کند و از همین رو بود که بصورت تکراری، در آیه ای، یهود را برحق و در آیه ای دیگر نا حق میخواند و این بازی را آن اندازه پی گرفت تا به قدرت فائقه برای تارومار کردن آنها دست پیدا کرد و همگان دیدند که پس از دستیابی محمد به قدرت، دمار از روزگار یهودیهای بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع در آورد و همگی آنان را که در فتح مکه به محمد کمک کار ساز کرده بودند بدون پاس داشت کمک های بیدریغ شان از دم تیغ علی و زبیر گذراند و برای همیشه خود را از شر آنها یعنی اربابان دیروزشان آسوده نمود.

درباره اینکه بیشتر آیه های قرآن تکراری، بیهوده و ملامت آور است، بعنوان نمونه و شاهد به آیه های “۱۳۴ و ۱۴۱ سوره ۲” مراجعه شود که بدون کم و کاست حتی یک حرف، تکرار شده است از اینرو باید پرسید آیا “الله!” محمد دچار فراموشی شده بود یا خود محمد و یاجانشینان دستپاچه و سردرگم او؟!.

[[تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)  
تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۱)

آن جماعت را روزگار سپری شد برای ایشان است آنچه به دست آورده اند و برای شماست آنچه به دست آورده اید و از آنچه آنان می کرده اند شما بازخواست نخواهید شد (۱۴۱) ]]

۲۳- “مردم بی “خرد“ خواهند گفت که چه موجب آن شد تا مسلمانان از قبیله ای که بر آن بودند “بیت المقدس“ روی به کعبه آوردند، بگو برای اینکه بیازمانیم آنهانی را که از پیامبر پیروی میکنند“ آیه ۱۴۲، ۱۴۳ سوره ۲ “

از جمله مواد قرارداد ابوسفیان با محمد یکی هم این بود که قبله، از بیت المقدس به مکه تغییر جهت یابد، محمد سیزده سال در مکه و هفت ماه در مدینه روبه بیت المقدس نمازگزارد اما در انجام عبودیت در برابر “الله!“ خود که همان “سنگ سیاه چهارگوش مورد علاقه و پرستش ابراهیم“ در خانه کعبه باشد و بعنوان سپاس! از آن بت در دستیابی به قدرت، همچنین رشوه دادن به ابوسفیان، قرارداد منعقد با او در این باره را به اجرا گذاشت و پس از ۱۴ سال، روبه جهت عکس آن داشتن، قبله را از بیت المقدس به طرف مکه تغییر داد ولی چون مردم خردمند و آگاه میدانستند که این تغییر جهت جنبه اقتصادی دارد و در بردارنده منافع اقتصادی ابوسفیان و مردم مکه از جمله خود محمد است از این تغییر جهت سخت برآشفتنند و از محمد درباره علت این تغییر جهت توضیح خواستند اما او این پرسش ساده را برنتابید و به آنان نسبت دیوانه داد و بعد هم یک سری شعارهای شکی را سرهم کرد و گفت “الله!“ برای خوشنودی! او “یعنی محمد“ جهت قبله را از بیت المقدس به مکه تغییر داده است!!

محتوای آیه های “۱۴۳، ۱۴۸ و ۱۴۹ سوره ۲“ هر سه یکی است و آن این است که تغییر جهت قبله را به ترتیب ممکن جا بیاندازد و یا فشاری فرساینده اش چیزی جز آن نبود که تنش های برآمده از این تغییر جهت را با تشویق و یا تهدید و یا بهر شکل ممکن دیگر آرام سازد و لذا بجاست گفته شود که وی در کار پیامبری! نسبت به پیامبران! پیشین در نیرنگ و دروغ بیشتر از تر بوده است.

“الله!“ محمد طی آیه “۵۴ سوره ۳“ و طی آیه “۳۰ سوره ۸“ قرآن الهیء قمشه ای“ میگوید: “الله بهترین مکار و مکارترین است“.

از محمد و پیروانش باید پرسید “الله!“ “توانا!“ نیازی به مکر دارد؟! و آیا مکر برآمده از ناتوانی نیست!؟

محمد پیش از دستیابی به فرمانروایی و تاخت و تازش از تواناییء بایسته نصیبی نداشت از اینرو تن پوش ناتوانی خود را به تن “الله“ خود کرد.

۲۴- “کسی را که در راه خدا کشته شده است مرده میندازید بلکه اوزنده جاوید است ولیکن شما این حقیقت را در نخواهید یافت و البته شمارابه سختیها چون ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت بیازمانیم و بشارت و مژده آسایش از آن سختیها صابران را است، آنانکه چون به حادثه سخت و ناگوار دچار شوند صبوری پیشه گرفته گویند مابه فرمان الله آمده بسوی او رجوع خواهیم کرد آن گروهند مخصوص درود و الطاف الهی و رحمت خاص الله و آنها به حقیقت هدایت یافته گانند“ آیه های ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷ سوره ۲“

محمد برای رسیدن به قله کامیابی از انجام هیچ کاری فروگذار نکرد بویژه آنکه ولع، حرص، آز و طمع پایان ناپذیر غنیمت گیری سپاهیان اسلام! هم ابزاری بود در دست وی برای دستیابی آسانتر به هدف مورد نظرش، از اینرو با سردادن شعارهایی چون: “چه کشته شوید و چه بکشید، بهشت! با همه نعمات! بیشمارش سرای جاویدان شماست و کشته شدگان در راه “الله!“ زنده جاوید هستند“ هم به هدف خود دست یافت و هم ناتوانیهای خود را در انجام کارهای بایسته در جهت زندگی بهتر و انسانیهء مردم در پرده پنهان پوشانید، محمد با سردادن شعار:

“بر دیار و صبور باشید، “الله!“ صابران را دوست دارد“ به شستشوی مغزی مداوم مردم می پرداخت و مردم را در برابر همه ناکامیهای برآمده از آئینش به تحمل زندگی شکنجه زا و کشنده و امیداشت.



۲۵- “الله!” محمد طی آیه ۷ سوره ۱۱ و آیه ۵۹ سوره ۲۵ و آیه ۴ سوره ۳۲ و آیه ۳۸ سوره ۵۰  
میگوید آسمانها وزمین وهرچه در آنها است را در “شش” روز آفریده!

است اما در آیه “۹ سوره ۴۱ میگوید: زمین “جهان” را در “دو” روز آفریده است و در آیه ۱۲ همین سوره  
میگوید: هفت آسمان را در “دو” روز استوار فرموده است!!

دودل نباید بود که آقایان متشرعین بزرگوار! برای این فراموشی! یا “دروغ” بزرگ نیز پاسخ بسیار قانع!  
کننده ای در چنجه شان دارند!

۲۶- “الله!” محمد طی آیه “۱ سوره ۸” میگوید:

درباره “انفال” از قبیل معادن, بیشه, زمین خراب بی مالک, قطایع ملوک و غیره! از تو میپرسند بگو: “از آن الله  
و رسول است و مومنان نباید نسبت به آن طمع داشته باشند”

و همین “الله!” محمد طی آیه “۶۷ سوره ۸” میگوید: “یاران رسول نباید متاع فانی ناچیز دنیا را بخواهند  
“الله!” آخرت را برای آنها خواسته است.”

۲۷- “الله!” محمد طی آیه “۲۸ سوره ۸” میگوید: اموال و فرزندان برای شما فتنه هستند, همین “الله”  
فراموشکار! طی آیه “۴۶ سوره ۱۸” میگوید: “مال و فرزندان زیب و زینت حیات دنیاست و میافزاید:  
“اعمال صالح چون نماز, صدقات, خیرات و وو تاقیامت باقی است اما در جای جای قرآن, زمین و هرچه  
در آن هست را از آن “الله!” محمد و خود محمد بر شمرده است”

چرا “الله!” محمد, برای محمد, این “جهان” را در نظر گرفته است و مومنان را به آن جهان! حواله میدهد!!  
باید دانست که “الله!” محمد برای جبران زندگی فلاکت بار گذشته و پیشینه سراسر درد و رنج جسمی و روانی  
محمد این کار را کرده است و درد و رنج مومنان! باید در آن جهان! درمان! گردد.

۲۸- برابر نوشته هانی که در دست است, محمد نوزده تا سی جنگ از جمله جنگ “احد” را علیه مخالفان  
خود رهبری و فرماندهی کرده است.

کسیکه توان اداره اینهمه جنگ و ستیز را داشته آیتوان آنرا نداشته است که علت شکست در جنگ “احد” را  
خود تشخیص دهد و خود علت شکست در این جنگ را به مزدورانش بگوید!؟

پاسخ بدون چون و چرا آری است, چنانکه این کار را کرده و علت شکست را به شمشیرزنان خود گوشزد نموده  
است, اما نه از طرف خودش بلکه علت شکست در جنگ “احد” را از طرف “الله!” خودش بر زبان آورده است تا  
مومنان! از دور و بر او پراکنده نشوند و از این دست کارها بود که دست محمد را در خدعه گری در نزد ناباورمندان  
باز مینمود.

۲۹- “الله!” محمد طی آیه “۴۸ سوره ۵” و طی آیه “صد و سی سوره ۶ و طی آیه “۴ سوره ۱۴”  
میگوید: “ما برای هر قومی شریعت و روشی مقرر داشتیم و خطاب به گروه جن و انس میگوید: “آیا  
ما برای شما از جنس خود شما رسولانی نفرستادیم؟ و تاکید مینماید که الله! برای هر قومی پیامبر میفرستد  
و مفسر گرانبار! شیعه میگوید: “فرستادن رسل برای این است که “الله!” اهل دیاری را تا اتمام حجت  
نکرده و آنها غافل و جاهل باشند به ستم هلاک نگرداند!!”

آیا شرم آور نیست از پدیده ای سخن به میان آورده شود که هیچ کس در هیچ کجای جهان تا کنون آن راننده  
است و آیا “الله!” برای همه مردم جهان پیامبر فرستاده و شریعت و روشی را مقرر کرده است!! و آیا “هذه

القریه“ یعنی جزیره العرب که بارها و بارها در قرآن به آن اشاره شده است معنی “هر قوم و دیار“ یعنی اقوام سراسر “جهان“ را میدهد؟!.

۳۰- “الله!“ محمد طی آیه “۱۳ سوره ۱۳“ و طی آیه “سی و نه سوره ۵۳“ میگوید: “انسان خودش باید خودش را تغییر دهد“ و “انسان به تلاشش انسان است“ اما طی آیه “۲۶ سوره ۳“ و ده ها آیه دیگر میگوید: الله هر که را خواهد ببخشد و هر که را خواهد عذاب کند، عزت و خواری بندگان دست الله است، الله هر که را خواهد عذاب کند و از هر که خواهد درگذرد و “الله!“ محمد طی آیه “۲۵۶ سوره ۲“ و ده ها آیه دیگر قرآن الهیء قمشه ای“ میگوید: “کاردین به اجبار نیست، بر پیامبر جز ابلاغ رسالت تکلیفی نخواهد بود، بگو که من نگهبان شما نیستم که شما را “بزور“ از کفر و انکار بازدارم، بر رسول جز ابلاغ کامل رسالت تکلیفی نخواهد بود، ماترا نفرستادیم جز برای بشارت دادن و ترساندن خلق از عذاب، بر رسول جز آنکه به آشکار تبلیغ رسالت کند تکلیفی نیست، بر رسول جز ابلاغ رسالت تکلیفی نیست و وو“.

چه کسی پاسخگوی این پرسش جانکاه است که اگر این آیه ها و قرآن سخن “الله!“ محمد بود اینهمه جنگ، کشتار، ویرانی، چپاول، تجاوز، و وواجاتب محمد برای چه بود و اگر قرآن سخن “الله!“ محمد بود چرا در آیه “۶ سوره ۱۰۸ میگوید“ لکم دینکم و لی دین“ یعنی “دین “تان“ برای خودتان و دین “من“ برای من و در آیه دیگری میگوید “... فاقتل المشرکین حیث وجدتموا هم یعنی “بکشید هر جا کافری را یافتید“؟! آیه ۵ سوره ۹“

۳۱- “الله!“ محمد طی آیه ۲۷۵ سوره ۲ میگوید: “... احلل الله البیع و حرم الربا...“ یعنی خرید و فروش حلال و ربا حرام است.

“الله!“ فراموشکار! محمد در برابر این دستور، دستور دیگری طی آیه ۱۳۰ سوره ۳“ صادر میکند و میگوید:

“یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا الربا باضعافا مضاعفه ...“ یعنی ای آنهاییکه ایمان! آورده اید ربا را دو برابر و چند برابر نخورید، “چم دیگرش آن است که: “ربا بخورید ولی به اندازه بخورید!“

آیا مسلمان! سنگ نشده نباید در برابر این دوگانه گونیها و پیریشان گونیهای اینچینی قرآن که چون آفتاب روشن است درنگ کند، تکالیف بخورد و بپذیرد که خدانی در کار نیست و قرآن سخنان خود محمد است؟!.

۳۲- “الله!“ محمد درباره شرابخواری چندین آیه، برای پیامبرش! از آسمان! به زمین فرستاد و جبرئیل! فرسوده بیچاره را بیچاره تر و فرسوده تر کرد از جمله اینکه: “... کلاوا و الشربوا ولا تسرفوا...“ آیه ۳۱ سوره ۷، دستور عام است، یعنی “بخورید و بیاشامید اما زیاده روی نکنید“ که صد البته شراب نیز جزء آشامیدنیها است“

“... انما الخمر و المیسر و الا نصاب و الا زلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه...“ “یعنی این است و جز این نیست که شراب، قمار و پرستش اصنام یا صنم ها از جمله کارهای زشت شیطان! است و بتاکید باید از آن کارها دوری نمائید“ آیه ۹۰ سوره ۵“

با اینهمه “الله“ فراموشکار! محمد طی آیه ۶۷ سوره ۱۶ میگوید: “ومن ثمرات النخیل و الا عناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا ان فی ذالک لایه لقوم یعقلون“ یعنی از میوه های درخت خرما و انگور شیره ای میگیرید که مست کننده و نشئه زا است و این روزی دلپذیری برای خردمندان میباشد.

چنانکه ملا حظہ میگردد، مسلمان! نمیداند به کدام دستور قرآن عمل کند و اینکه آیا سرانجام شراب حلال است یا حرام و مسلمان! میتواند شراب بنوشد یا نه؟!.

دوگانه گونیه و پریشان گونیه‌های محمد دریک مورد یعنی شرابخواری که شماری از آن دربالا آورده شد نیازیه هیچ بازشکافی ندارد و هر رهگذرناآشنائی این پریشان گونیه‌ها را بسادگی درمییابد.

واما کاری که دست محمد را حتی نزد نزدیک ترین نزدیکان او که او را باور کرده بودند باز کرد و مایه آبروریزی بسیار شدآیه ای است که پس ازنگاهی کوتاه به پیشینه آن به آن پرداخته میشود.

### داستان چنین است:

پیش از برپائی اسلام، در مکه چهار دیواری ای بود که “کعبه” یعنی “چهار گوشه” نام داشت و جایگاه سنگ سیاه چهار گوشه مورد علاقه و پرستش ابراهیم بود و روزگاران درازی جایگاه نگهداری بت‌های مردم از همه چیز و از همه جا بی خبر و محل درآمدی برای زورمندان مکه بود که قصی بن کلاب نیای ابوسفیان و محمد “تولیت!” آن را بایک خیک شراب از چنگ متولی پیشین آن به نیرنگ بدر آورده و برای فرزندان خود بجا گذاشته بود و آن “تولیت!” پس از گذشت روزگاران بدست ابوسفیان فرزند نسل پنجم عبد قصی سومین فرزند از چهار فرزند قصی بن کلاب افتاد.

“محمد فرزند نسل پنجم از عید منافع دومین فرزند از چهار فرزند قصی بن کلاب بود”

در میان بت‌های گوناگون مستقر در کعبه سه بت سرآمده و از جایگاه برتروبالا تری برخوردار بود و پیروان! فراوان تری داشت که عبارت بودند از: “لات” یا “لاه”، “عزی” و “منات” که وقتی حرف تعریف “ال” بر سر آنها نهاده شود به “اللات” یا “الله”، “العزی” و “المنات” خوانده میشود، نام‌هایی چون “عبدالله” که پاره ای از مردم آن روزگاران و پیش از برپائی اسلام بر خود می نهادند از عبد “بنده” نشان دادن خود به بت نخستین یعنی “الله” حکایت داشت.

پس از برپائی اسلام، ابوسفیان و محمد هر دو بر حفظ حرمت این سه بت اتفاق نظر داشتند از این رو ابوسفیان از محمد تعهد گرفته بود که وی آیه! ای از جانب “الله!” اسلام در تاکید و تائید حفظ حرمت این سه بت بیاورد و این تعهد، بندی از دیگر بندهای قرارداد منعقد شده میان این دو بود و محمد در انجام این تعهد آیه زیر را آورد:

أفرايتم “اللات والعزی و منات الثالثه الاخری تلک الغرائق العلی وان شفاعتهن لترتجی

معنی این آیه این است: آیا می بینید “اللات” و “العزی” و “المنات” پرندگان بلند پرواز را، شفاعت آنها را الله! می پذیرد و به زبان آخوندی و عامه پسند یعنی این سه بت فرشتگان آسمان اند و پرستش آنها مایه نجات و رستگاری انسانهاست.

این آیه در قرآنی است که الواقدی و طبری از جمله معتبرترین مورخان اسلام می در دست داشته و شرح کامل آن را آورده اند ولی در قرآن امروزی که در دست مسلمانان است به این صورت دیده نمیشود چه رنود! قسمت دوم آن را از قرآن در آورده و بجای آن آیه های “۱۹ تا ۲۶ را در سوره ۵۳ مربوط و یا نامربوط جا سازی کرده اند که در قرآن الهی قمشه ای دیده میشود.

نزدیکان بسیار نزدیک محمد پس از شنیدن این آیه از زبان محمد برآشفتنند و بر کار پیامبر! “الله!” خرده گرفتند که مگر ممکن است “الله!” احد و واحد که اسلام مدعی آن است پرستش بت‌ها را آنهم با چنین حلاوتی سفارش بکند؟! از این رو و برای جلوگیری از هرگونه پیش آمد ناگواری محمد را واداشتند که آیه را پس بگیرد و محمد چون همیشه، آیه را پس گرفت و برای ماست مالی کردن داستان گفت: “شیطان گولم زده بود”.

محمد اگر پیامبر! “الله!” آنهم “خاتم النبیین!” بود چگونه گول شیطان را خورد و اگر در ادعای خود که از جانب “الله!” به پیامبری برگزیده شده است راست بود، “الله!” او چگونه “الله!” احد! واحد! بود که سفارش پرستش بت‌ها را به او کرد؟!!!

کارهای محمد از آغاز تا پایان همه از همین قماش و خودکارگردان همه این خیمه شب بازیها برای دستیابی به اهداف خود بود و سرانجام به آن دست یافت.

همه خدایان ادیان را رسم بر این بود که به صورت هیولائی وحشی و درنده خو، خود را بنمایانند و در پایان به شکل پدری مهربان درآیند جز "الله!" اسلام که برعکس همه خدایان، بامهر آغاز کرد و بصورت غول بی شاخ و دمی درآمد که کارش کشتار بود و بس.

اینها مشتی از خروار نمونه هائی هستند از دوگانه گونیاها و پریشان گونیاها محمد.

گفتنی هائی از این دست و نارسانیهائی از این قماش در قرآن که بطور خیلی گذرا نمونه هائی از آن آورده شده است آن اندازه بسیار است که اگر خواسته شود ردیف گردد و به روی کاغذ آورده شود، نوشته ها چندین جلد خواهد شد.

نگاهی کنجکاوانه و بخردانه همراه باشکویی به آیه های قرآن نشان میدهد که آیه های قرآن برخوردار از صنعت، ظرافت و زیبایی ادبی، انشائی و کلامی و دستوری و آنچنانی ای! که آنرا از جمله معجزات! محمد بر شمرده اند نیست، بهر روی خواندن آن و آگاه شدن از آنچه در آن آورده شده است از جمله کارهای بایستی هر ایرانی آزاده است و برای دریافتن و پی بردن به "کلاه گشادی" است که بر سر مردم ایران رفته است، بویژه آنکه نیازی به کارشناسی آخوندی هم ندارد اگر این بینش که نوشته آمد مورد پسند دل و خرد ایرانیان راستین است، ایرانی راستین، جوانان و فرزندان آینده ایران باید یکبار و برای همیشه خود را از بند و شران رهاسازند و زندگی و درخور شایسته ای، برای خود دست و پا کنند.

بامید آروز